

فراز و فرود تمدن‌های باستانی در بین‌النهرین ۱۳



منصور پویان

زیگوراتها محل نیایش مردم و معبد اقامت خدای شهر بودند. زیگورات عمارتی بود برآمده از سکوهای چندی که یکی پس از دیگری بر روی یکدیگر ساخته شده بودند. چنین ساختمانی همانند هرمی به نظر می‌رسید که به تدریج به طبقه‌های برتر می‌رسید. هر یک بالای می‌رود. در طبقه انتهایی هرم، معبدی کوچک قرار داشت که توسط پلکانی منتهی به سطح زمین وصل می‌شد. این هرم چند طبقه ای همچو کوهی ساخته شده از خشت و گل می‌نمود که خداوند گاری در منتهی الیه آن مسکن گزیده باشد.

بسیاری از اساطیر دینی مذاهب ابراهیمی ریشه در اعتقادات سومریان پیشا تاریخ دارد. مثلاً داستان حضرت نوح و سیلی که منجر به بالا آمدن سطح آب دریاها و فرورفتن سرزمین‌ها به زیر آب شد، قصه‌ای است که در جنوب بین‌النهرین شکل گرفت. یکی از شاهان اولیه سومر، بنام لیست در حدود ۲۷۰۰ ق.م مدعی شد که ودیعه پادشاهی پس از واقعه سیل مهیب به زمین‌ارزانی گردید.

زیگوراتها از اواخر هزاره سوم پیش از میلاد تا قرن ششم پیش از میلاد ساخته شدند. از آنجا که روحانیون به امور معابد رسیدگی می‌کردند و ملازمان درگاه بار تعالی محسوب می‌شدند، قدرت و اعتبار بسیاری را برمی‌تابانیدند. همانطور که زیگورات محل پیوند آسمان با زمین محسوب می‌شد، روحانیون نیز نقش میانجی را در روابط آدمیان و خدایان بر عهده داشتند.

زیگورات به خدایگان (مرد) و یا هر چیزی که شایسته شهر را زیر فرمان خود داشت، مثلاً، خدای ماه، بنام نانا، در شهر اورزدگی می‌کرد. در حالی که خدای خرد و ابهای تازه، بنام اینکی، در شهر دیگری (ERIDU) زندگی می‌نمود. هر خداوند گار زن و یا مرد، وظیفه و هدف خاصی را به عهده داشت. برخی خدایان شبیه هیولاهای و برخی با کله‌های آسمانی ولی با بدنهای حیوانی ساخته می‌شدند.

طی ادوار، ساخت زیگورات‌های جدید و یا تجدید بنای آنها گسترش یافت؛ تا آنجا که بیشترین شهرهای بین‌النهرین از بابل گرفته تا آشور، اکثر ادارای زیگورات‌های مخصوص خود شدند. یکی از معروفترین زیگوراتها در منطقه بابل ساخته شد که به مردوک؛ خدای شهر، اختصاص داشت. ایجاد زیگوراتها در بین‌النهرین تا بر امل قدرت هخامنشیان، که منجر به شکل‌گیری اسالیب جدیدی در ساخت ابنیه مذهبی شد، ادامه یافت. از آن پس، به تدریج، شیرازه زیگوراتها هم گسست و به‌ویژه تبدیل شدند.

تحلیلگران متون مقدس و نیز باستان‌شناسان بر آنند که برج بابل، که ذکر آن در انجیل رفته است، همانا زیگورات شهر بابل است که به مردوک خدای حافظ آن شهر تعلق داشت. به عبارت دیگر، برج بابل همان زیگورات معظم شهر بابل می‌باشد که در ذهنیت عامه از دور به مثابه برج به نظر می‌رسید.

بر مبنای قصه‌ای به یادگار مانده از آن ایام، بابلیان به منظور تقرب به بهشت آسمانی، بر آن شدند که برجی بالا بلند تا عمق آسمان‌ها بسازند. خدا از این تصمیم و اقدام آدمیان بر آشفته. خدا عصبانی از آن روی شد که آدمیان دست یازیدن به بهشت آسمانی را چنین آسان‌نگاشته بودند.

به منظور اختلال در امور ساخت چنان برجی، خدا چنین مقرر کرد که دست اندر کاران ساخت برج به زبان‌های مختلف سخن بگویند.

در حضر سخن‌بیاوریم و در این باب اورا با چند تن از شاهان (زنباره) چون شاه طهماسب اول و دوم یا شاه سلطانحسین صفوی یا فتحعلیشاه ناصرالدینشاه مقایسه کنیم.

شاه سلطان حسین بازنده تخت و تاج صفوی تنها هنرش بچه پس انداختن و دعا خواندن بوده و هوس رانی با زنان، به قول مؤلف کتاب رستم التواریخ او چهل شاهزاده صاحب‌ریش (بالغ) و یکصد و شانزده شاهزاده به سن چهارده و یازده سال و تعداد چهارصد زن داشته. کار بزرگ آن (پادشاه جمشید نشان!) هم همخوابگی دائم با آن زنان بود!

فتحعلیشاه قاجار هم بنا به نوشته سپهر مؤلف ناسخ التواریخ دارای یکصد و پنجاه و هشت زن بوده که سپهر نام یک یک آنان را در کتاب اش آورده از این زنان در زمان حیات اش دو هزار فرزند و فرزندزاده بوجود آمد (این عده محصول ۴۷ سال زنبارگی خاقان بوده اند) که گروهی از آنان مردند و هنگام مرگ هفتصد و هشتاد و شش فرزند و فرزندزاده هایش زنده بودند.

ناصرالدینشاه نیز حدود دویست زن در حرم سرای خود داشته. امانادسی و سه‌زن داشته که در مقام مقایسه نمی‌توان او را (زنباره) گفت در تمامی سفرهایش فقط دو زن (یک جفت زن) - لایب مثل یک جفت کفش همراه می‌برده و افسران خود نیز حکم می‌کرد که آنها هم بیش از یک جفت زن با خود در سفرها همراه‌ترند.

ناصرالدینشاه حاجی مردم گزای را - کوپستین (پدرسالاری) میکرد، چنانکه رسم آن زمان بوده. مثلاً در سفر حمله به ماوراءالنهر (فراورد) چون ابوالفضل خان حاکم آنجا از در اطاعت در آمد نادر او را در مقام خود که نیمه پادشاهی بود باقی گذارد و از راه مصلحت یکی از دختران ابوالفضل خان را به عقد برادرزاده اش علیقلی میرزا در آورد و دختر دیگر ابوالفضل خان را برای پسرش رضاقلی میرزا انتخاب کرد اما پسر حاضر به ازدواج با آن دختر نشد حتی نادر به مقاومت اصرار کرد و باز پسر رضایت نداد. پس نادر آن دختر را به عقد خود در آورد. سید اشرف‌الدین نسیم شمال بزرگ شاعر مردم کوچه و بازار که در آن زمان زندگی می‌کرد از زبان نادر به رضاقلی میرزای گفت:

جان بابا در جوانی زن بگیر - گر نمی خواهی بر من بگیر

داستان خواستگاری نادر از دوشیزه الزبایت دختر پتر کبیر هم از قصه‌هایی است که نیم کمتر آن واقعیت داشته و نیم بیشتر آن آلوده به هنر قصه‌سازی است. به این قرار که نادر بعد از فتح هندوستان و به کول کشیدن «کوله باری» از جواهر و اشیاء گرانبها و به خصوص سیم وزر (فرستاده‌ای - سفیری) به روسیه فرستاد تا خیر فتح کشور پهنوار و پر نعمت هند را به دربار پتر برساند و تقاضای خواستگاری از الزبایت دختر پتر برای خودش بکند. سفیر نادر با دبدبه و شکوه بی نظیر از راه قفقاز عازم روسیه شد. تعداد یک هزار سرباز - بیست هزار توپ - چهاره زنجیر فیل - همراه سفیر کرد (از داستان ارسال انگشتری در بازار قصه سازان خبری نداریم). دولت روسیه چند فوج سرباز به فرماندهی یکسرتیپ به استقبال سفیر فرستاد. نام سفیر در اسناد تاریخی (ژنرال ابراین) آمده. این سرتیپ به سفیر نادر گفت که چون بین مرز ایران و شهر «حاجی ترخان» - طرخان - بیابان خشکی است و تأمین آذوقه برای سربازها و علوفه برای اسب‌ها مقدور نیست لذا بهتر است از تعداد سربازان کم کنید، سفیر برای نادر پیام فرستاد که نادر پذیرفت. پس سفیر به مسکو رسید با تشریفات مفصل و مجلل مورد استقبال قرار گرفت. سفیر ایران در مراسمی رسمی اعلام کرد که پادشاه ایران می‌خواهد دوست ارجمندی چون شهریار روس را با رفغان‌های گرانبهای سفر هندوستان شریک کند. اما به او گفته شده که این چنین ازدواجی با سنت‌ها و قوانین و قواعد دربار روسیه جور در نمی‌آمده. از بقیه داستان خبر دقیق و قابل اعتماد در دسترس نیست. از این قصه‌های تاریخی زیاد سراغ داریم که گوش دادنشان شبی دراز می‌خواهد و قنطری پیلان.

کودک از سوی پدر و مادری که فرزندش را نه فرشته کوچک زندگی، بلکه علت همه بدی‌ها و کمبودهای زندگی‌شان می‌دانند. به همین دلیل است که بیکاری، اعتیاد، مشکلات خانوادگی، حتی ناراحتی‌های روحی والدین می‌شود علت آزاری روحی و جسمی بی‌پایان بچه‌ها. تصادفی نیست که وقتی خانواده مرفه تر باشد، معمولاً کودک آزاری هاهم کمتر می‌شود و تنبیه‌ها ملایم‌تر. طبق آمار، کودک آزاری‌های زیر پنج‌سال، بیشتر جسمی است و سالیانه بالاتر از آن بیشتر جنسی می‌شود. آزاری که سایه شومش برای همیشه با کودک خواهد بود و او را در بزرگسالی با مشکلات روحی و رفتاری روبرو می‌کند.

«تبریزین» اش را به دست راست و شمشیرش را به دست چپ می‌داد و سوار بر اسب جلوی لشکریان حرکت می‌کرد. این بیهوده گوئی و قصه‌سازی میرزاهمدی خان آدمی را به فکر می‌اندازد که اگر نادر یک دست‌اش گرفتار تبریزین و دست دیگرش به دسته شمشیر بوده پس دهانه اسب را چگونه در دست نگاه می‌داشته و اسب را در صحنه غوغای جنگ چگونه برای دیدن هدایت می‌کرد؟ در دست‌ممثل قصه‌های بی‌معنی که آخوندها بالای منبر و در باره حضرت عباس می‌گویند. به این شرح که اهل بیت در کربلا و در جنگ با شمر تشنه شدند حضرت عباس به کنار فرات رفت و خیکی (مشکی) پر از آب کرده به طرف خیمه اهل بیت به راه افتاد شمر از دور تیری به دست چپ حضرت که خیک را نگاهداشته بود زد دست حضرت قطع شد. حضرت فوراً خیک را به دست چپ داد (چه جوری) بعد شمر تیری به دست راست حضرت زد آن دست هم بریده شد حضرت فوری خیک را به دندان گرفتند (چه جور) و به خیمه اهل بیت رسیدند از آن بعد حضرت عباس به لقب (حضرت عباس بی دست) مشهور شدند و به همین لقب بود که بازاری‌ها برای قلب و گرانفروشی اجناس شان به دو دست بریده حضرت عباس قسم می‌خوردند بی آن که دم خروس را که از زیر بغل قسم‌شان پیدا بود ببینند و با پول این قلب‌ها به حج می‌رفتند و صدای آزاداندیشانی چون سعدی را بلند می‌کردند که می‌فرمود:

از من بگویی حاجی مردم گزای را - کوپستین خلق به آزار می‌برد

حاجی تو نیستی، شتر است از برای آنک - بیچاره خاری می‌خورد و بار می‌برد

قصه دیگری به نام (حکم نادری) ساخته شده که نشانه‌ای از قدرت و هیبت نادر باشد به این قرار که در زمان اشرف افغان روس‌ها ولایات شمالی ایران را تصرف کردند. نادر برای اخراج آنان نمایندگان شان را احضار کرد تا درباره تخلیه آن ولایات با آنها صحبت کند. در آن زمان نادر در کنار دریاچه بختگان فارس اردو زده بود نمایندگان به حضورش رسیدند. مذاکره آغاز شد اما صدای صدها و صدها قوراغه که در دریاچه شنای می‌کردند مزاحم گفتگوهای شدند. نادر برای این که قدرت خود را به رخ نماید گان روسیه بکشید به یکی از افسران امر کرد که صدای قوراغه‌ها را خاموش کند آن افسر و چند تن از مأموران هر کاری کردند از عهده خاموش کردن آواز قوراغه‌ها بر نیامدند آشیز نادر تعدادی از زرده گوسفندهای کشته شده را باد کرد تا به صورت مار درآیند پس آنها را به استخر پرتاب کرد و چون قوراغه‌ها از ماری ترسیده قوراغه‌ها از ترس جان‌شان زیر آب رفتند. سکوت فضا را فرا گرفت و (حکم نادری) راحتی قوراغه‌ها هم اطاعت (!!!) کردند. آنگاه نادر رو به نمایندگان روس کرده گفت اگر ظرف سه ماه ولایات مزبور را خالی نکنید به (قرلیشان - سربازان ام) دستور می‌دهم قشون شمارا (بریزد) در دریای خزر و نمایندگان حتی قوراغه‌ها هم حکم اش را اجرا (!) می‌کنند به روسیه برگشته و به نظر کبیر خبر دادند و پتر کبیر در ظرف همان سه ماه تمام ایالات شمالی را تخلیه کرد (که البته می‌دانیم که پتر بر اساس تدبیر و مصلحت و از طرفی به علت گرفتاری‌هایی که با اروپا داشت آن مناطق را تخلیه کرد).

مسئله پیام نادر هر چند پر از اغراق است اما این حقیقت را می‌رساند که صدای قدرت نادر در تصمیم‌گیری پتر کبیر برای تخلیه آن ولایات سهمی بسیار مهم و اساسی داشته و به اصطلاح چون سخن، سخن می‌آورد این بحر خزر که نادر بر آن و ولایات جنوبی و غربی و شرقی اش حکومت می‌کرد همان بحر خزر می‌بود که حاجی میرزا آغاسی حقوق آن را دو دستی و بر اساس ضعف حکومت به روس‌ها واگذار داشت و گفت که مادوستی شیرین باروس‌ها را آب شور بحر خزر عوض نمی‌کنیم. چون نام پتر کبیر پیش آمد بسیار بیجاست که درباره خواستگاری از دختر پتر کبیر و اساساً مورد توجه نادر به زن و تعداد زنان اش در سفر و بدون آنکه بدانند در مشان چیست.

اما کودک آزاری فقط کتک زدن نیست. هر عملی که باعث آزار روحی و جسمی شود، مثل حبس کردن، محروم کردن از غذا، ممانعت از تحصیل، آزار جنسی و حتی تحقیر و سرزنش‌های روزمره، کودک آزاری است و در ذهن کودک که یادگاری می‌ماند. خیلی از کودک آزاران امروز خود بچه‌های رنجور دیروز هستند که بی‌رحمانه فرزندان را در نرجشان شریک می‌کنند.

بیمار بودن، معلول بودن، ناخواسته یا جنس نامطلوب پدر و مادر بودن، دختر بودن در حالی که خانواده پسر می‌خواسته است همه اینها لایب گناهان بزرگی است که علت می‌شوند برای آزار



دکتر عزت‌الله-هما یونفر

جان بابا در جوانی زن بگیر
گر نمی خواهی برای من بگیر

«شادروان نسیم شمال»

طبع بشر سبب شیندن و گفتن قصه و روایت و شایعه است. در درازای تاریخ ملت‌ها، نویسندگان و شاعران و مورخان و بالاخص طبقه عامه که ما از آنها به مردم کوچه و بازار یاد می‌کنیم در کار خلق و حفظ و اشاعه قصه همواره شوق داشته و از این کار لذت برده‌اند. تا آنجا که مسئله قصه گوئی و تألیف قصه‌ها خواه به نظم و خواه به نثر شاخه‌ای بزرگ از فرهنگ شان گردید.

قصه‌ها و انسان‌ها و روایت‌ها از لحاظ واقعیت چون درختی لاغر (نو کاشته) بوده که طبع قصه و قصه ساز جامعه بر آن درخت شاخه‌های کوتاه و بلندی پیوند زده، شاخه‌هایی که در بسیاری موارد عمری به درازای تاریخ پیدا کرده و از یاد و یاران گزند نیافته‌اند.

اما استادان بزرگی چون فردوسی یا اسدی یا نظامی گنجوی کارشان افزودن شاخه و برگ بر واقعیت و خمیرمایه قصه‌های تاریخی نبوده بلکه بنر داستان‌های تاریخی را در کشتزار طبع شان کاشته و آن را آبیاری کرده‌اند تا در نتیجه شاهکاری بسازند که از هر زبان که بشنوی نام‌گراست.

عامه مردم که چنانکه گفتیم مردم کوچه و بازار باشند به خلق و گاه جعل قصه‌ها و روایات و حکایاتی دست زده‌اند که باره‌ای از آنها حتی به صورت تألیفی مدون به شعر و نثر درآمده. مانند داستان (حسین کرد شیستر) - داستان امیر ارسلان رومی - داستان چهل طوطی و... داستان مهم‌تر نسیم عیار یا داستان بهرام و گلنارم که نه از لحاظ تألیف ارزش داشته و نه ریشه‌ای در واقعیت دارد، بیشترین قصه‌ها و روایت‌های رایج میان مردم درباره شخصیت‌های مشهوری بوده‌است که به نوعی خوب یا بد جای پائی از خود در حافظه تاریخ باقی گذارده‌اند. باره‌ای از این قصه‌ها نوعی بالا بردن شخصیت‌های مشهور و گاهی ذلیل نمودن نام‌آنها بوده‌اند جمله شخصیت‌های مشهور تاریخی مثلاً پیر شیروان یا ابو مسلم خراسانی یا شاه عباس و نادر شاه و در قرن‌های اخیر شاهان و مشاهیر دوران قاجار و پهلوی.

مثلاً درباره نادر قصه‌هایی ساخته شده که باره‌ای از آنها حتی به تألیفات تاریخی عصر خود نادر هم راه یافته مثل تاریخ «ژده نادری» تألیف میرزا مهدی خان منشی الممالک (منشی مخصوص نادر) یا کتاب (عالم آرای نادری) تألیف محمدعلی خان رومی.

میرزاهمدی خان در کتاب اش می‌نویسد که: نادر در تمام جنگ‌ها تمام ساعات بیداری اش را روی زین اسب می‌گذرانده. ماهها چکمه اش را از پای در نمی‌آورد تا آنجا که علف درون چکمه اش سبز می‌شود و سر از چکمه بیرون می‌آورد و یا این که می‌نویسد نادر در جنگها

دوست مورد تجاوز به دختران توسط محارم ثبت شده‌است و تازه همه میدانند که دختران و مادرانشان معمولاً از ترس آبرو و یا از ترس دست‌های بزن شوهر متجاوز ترجیح میدهند از زانگه‌ها بزنند. گاهی دختران کمی که بزرگ شدند خود کشتی میکندند. این ماجرائی است که هیچ قانون و دادگاهی هم نتوانسته آن را پاک کند. هر وقت کودکی می‌میرد بدون بیماری یا تصادف، با بدنی زخمی و کیودی هائی که دستان بی رحمی با سیخ یا چوب و یا کمر بنده یا دار گذار کشته‌اند، هرگاه کودک بی‌پهوش روی تخت بیمارستانی جان می‌دهد و پرستارش حتی رنگ چشمانش را نمی‌بیند، پادمان می‌افتد هنوزستودکودک کانی که خاموش قربانی می‌شوند،

حافظ شهر نهاده شده بود تا مراسم نیایش و ستایش، به پای آن روزانه برگزار شود. معبد همانا اقامتگاه خداوند گار هر بوم و اقلیم بود. شاهان همانطور که گفته شد، امور ساخت، رسیدگی و توسعه معابد را به عهده داشتند. شاهان برای آن که مطمئن شوند که خدایان از عمل خیر آنها در ساخت معابد مطلع هستند؛ در زیر هر گوشه از چهار زاویه معبد، لوحه‌ای سنگی و یا گلی، که نام خود را بر آن حک کرده بودند، در خاک موجدات رفاه و آسودگی مردمان خویش را فراهم آورند. علاوه بر عنوان پادشاه، گاه آنها از عنوان شیان نیز استفاده می‌کردند. این بدان معنا بود که آنها مواظبت از مردمان را همانند مراقبت چوپان از گله، امری الزامی برای خویش برمی‌شمردند.

شاه لاگاش بنام GUDEA در امر معبد سازی شهرت دارد. او ۱۵ معبد در حوزه فرمانروائی خویش؛ یعنی در حیطه دولت -

شهر خویش در حوزه سومر، برپا کرد. یکی از این معابد بنا بر خوابی که شاه دیده بود ساخته شد. او مردی تنومند را در همراهی دو شیر ژبان خواب می‌بیند. همچنین او زنی را خواب می‌بیند که لوحه به دست به قصد ثبت وقایع ظاهر می‌شود. در صحنه‌ای دیگر، شاه مردی را می‌بیند که نقشه معبدی در یک دست و زنبیل حمل مصالح ساختمانی و قالب آجر سازی در دست دیگر دارد.

مفسران، خواب را چنین تؤول می‌کنند: آن مرد تنومند در ملازمت دو شیر همانا خدائی است بنام (NINGIRSU). آن زن لوحه به دست همانا خدایانوی نوشتار است بنام نیسابا. مفسران خواب را چنین تعبیر می‌کنند که خداوند کاری که به خواب شاه آمده‌است از شاه می‌طلبد که معبدی برایش ساخته شود.

باری، معبد ساخته می‌شود و شاه بر دو استوانه گلی بزرگ، شرح ساخت معبد را برای خدای معبد می‌انگارد. پیش از نهادن بت؛ یعنی مجسمه خداوند گار، در معبد، به منظور پاک‌سازی از آلودگی‌ها، شاه دستور می‌دهد که دور تادور معبد آتش برپا شود. در و پیکر معبد را نیز با روغن‌های خوشبو و شفاگر جلا می‌دهند. روز بعد، شاه خود در سراپای می‌شود و ادعیه و قربانی به معبد از زانی می‌دارد. عاقبت، بت را طی مراسمی به درون معبد می‌برند و در جایگاه مخصوص فراز می‌نشانند.

در ضمنه، عکسی از همین شاه لاگاش ملاحظه می‌فرمائید. در تصویر دوم، عکسی از مجسمه یک شاهزاده خانم ملاحظه می‌کنید که به خانواده سلطنتی همین شاه تعلق دارد. نام شاهزاده خانم بر روی مجسمه نوشته شده‌است. اما بر اثر گذر روزگاران، دیگر در آن روزگاران، مردمان هر شهر، خدای شهر خود را نیایش کرده و قربانی و هدایا تقدیم او می‌کردند. البته باید خاطر نشان شد که قربانی کردن آدمی رواج نداشته

است. بل حیوانات قربانی می‌شده‌اند. اهدای نوشیدنی‌ها، خوراک و ماهی، امری مرسوم بوده‌است. در معبد شهر، مجسمه‌ای از خدای

(ادامه دارد)